
جشن ناپیدا

شمس لنگرودی

تیمار^{تشر}

فهرست

- ۱۰ جریان سنگ بلور خون است شعر
- ۱۲ شعر ناگهان به سراغ آدمی می آید
- ۱۳ جانم
- ۱۴ از صخره‌های شکسته بالا می‌روم
- ۱۶ پسرم، ببین چه کسی به در می‌کوبد
- ۱۸ از رودخانه‌ی مردگان، بسیاری کسان گذشتند
- ۱۹ زاده می‌شویم چون حبابی
- ۲۰ می‌بینم دریا کوچک می‌شود
- ۲۳ پیدا و ناپیدا
- ۲۵ می‌نویسم و خونم را بر حصار زمان می‌پاشم
- ۲۷ گل سرخ پرپر شده‌ام
- ۲۹ آه می‌کشد دریا
- ۳۱ آسمان را تا می‌کنم
- ۳۳ از من
- ۳۴ نزدیک‌تر بیا
- ۴۷ آه برکشیده بودم که برگ‌های تو را بگشایم

- ۸۱ شبنم
 ۸۳ ماه
 ۸۵ شب
 ۸۶ گم شده ام
 ۸۷ آسمان تاریک است و این گناه من است
 ۸۹ در انگشتم
 ۹۱ در سایه ی چاقو
 ۹۳ او فکر می کند که ستاره ها
 ۹۴ پرنده یی در دهانم
 ۹۵ بامداد و عطر پرنندگان
 ۹۷ مردگان مرا به دریاریختند
 ۹۸ دریاچه ی نقره کوب و آسمان نمک
 ۱۰۰ ایستادم و رود را، چون طاقه ی شالی، برگرفتم
 ۱۰۱ و حالیا
 ۱۰۳ قطره ی بارانی
 ۱۰۵ در آرامش تاریکت آه می کشی
 ۱۰۷ از سوراخ کلید
 ۱۰۹ روزنامه ها ستاره های من اند
 ۱۱۱ دانسته ام حروف الفبا را چگونه باید بنویسم

- ۴۸ مرا در آتش سازی پنهان کنید
 ۵۰ پرنده ی عطرآگینی که محراب مرا روشن می کنی
 ۵۲ در سنگ سوزنده نظر می دوزی
 ۵۳ روزها که نمی کاهند محبوب من
 ۵۴ مراد آن که تو را می جویم
 ۵۶ رهزنانم می بردند
 ۵۹ می شنوید؟
 ۶۰ دریا
 ۶۱ نه مرغ و نه ماهی
 ۶۳ می خواهم زیبایی دنیا را بسرایم
 ۶۵ سایه ها را تا می کنم
 ۶۷ به رؤیت ماه می شدم
 ۶۸ تمامی مردگان را که نمی شناسیم
 ۶۹ آسوده و خوش خرام
 ۷۱ کتابی را باز می کنیم
 ۷۲ این میز کارمندی بوده است
 ۷۳ نگاه می کنند و مرا می بینند
 ۷۷ دریاچه های نخین را می شماریم
 ۷۹ پرنندگان بازگشته اند
 ۸۰ من این راه دراز را آمدم که تو را ببینم

اشیاء و نور، ثانیه‌ها و صداها
گرداگردت می‌وزند

و تو

- کودک حیرانی

که بازی رؤیایش ناگهان رها شده باشد-

در سایه‌ی تشنگان بالا می‌روی
قطرات زلال سرانگشتانت می‌تراود

و گوشه‌یی از جهان
در گلسرخی جادویی
می‌شکوفد

• مرداد ۱۳۶۰

۱

جریان سنگ بلور خون است شعر
خونی خوابگرد و
خوشه‌ی آذرخشی در دهانش

و سر انگشتانت از سر اتفاق چون به سایه‌ی سنگ‌ها بساید
چیزی شبیه خواب
یا سوزش گزنه‌ها
در گلویت احساس می‌کنی
زنجیره‌یی در قلبت، به جست‌وجوی سایه‌ی تبریزی‌ها
بال می‌زند.